

زبان فارسی

از آشوب تا سامان

دکتر جلیل دوستخواه

استاد دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر شاهنامه



مقاله ۲

۱. درآمد

زبان فارسی یا فارسی دَری، ستون استوار تاریخ و فرهنگ و شناخت‌نامه‌ی ایرانیان، افغانان، تاجیکان و برخی تیره‌های فارسی‌زبان در دیگر کشورهای آسیای باختری و مرکزی و سرمایه‌ی مشترک معنوی ملت‌ها و تیره‌های یاد کرده است. این زبان، شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است که خود به شاخه‌ی بزرگتر گروه زبان‌های هندو-ایرانی می‌پیوندد و در واژه‌های کلیدی زبان‌شناختی، از آن به نام فارسی نو یاد می‌شود. (در برابر فارسی باستان / کهن، زبان روزگارِ هخامنشیان که نوشته‌های اندک‌شماری به خط میخی از آن بر جا مانده است و فارسی میانه، زبان روزگار پارتیان / اشکانیان که پهلویک / پهلوی شمالی / پهلوی اشکانی / پارتی و پارسیک / پهلوی جنوبی / پهلوی ساسانی، که شمار بیشتری سنگ‌نوشته و کتاب به دبیره (خط) پهلوی از آن در دست داریم.)

این زبان (فارسی) در زمان ساسانیان، همچون گویشی از زبان رایج روزگار (پهلوی) و همانا با تأثیرپذیری از دیگر زبان‌های کهن ایرانی شکل گرفت^(۱) و به تدریج نیرومند شد و در دوران پس از اسلام، با از رواج افتادن زبان پهلوی، به صورت زبان مشترک رایج در ایران و سرتاسر سرزمین‌ها و تیره‌های ایرانی (فراگیر افغانستان و فرازورد یا آسیای میانه‌ی کنونی و بخش‌هایی از پاکستان و هندوستان کنونی) درآمد و تا دو سده تنها زبان گفتاری باقی ماند و اگر هم چیزی بدان نوشته شده بوده باشد، به دست ما نرسیده است.^(۲)

بالیدن و گسترش و کمال‌یابی زبان فارسی از سده‌ی سوم هجری و بر اثر به فرمانروایی رسیدن دودمان‌های ایرانی‌تبار در گوشه و کنار ایران‌زمین، به‌ویژه در خراسان و سیستان و ری و



پذیرفتید و عرب شدید و حتا نام «صَوْتُ الْعَرَبِ مِنَ الْقَاهِرَةِ» را برای رادیو کشورتان برگزیده‌اید؟ استاد آگاه و هوشمند مصری، در پاسخ به عالم‌پور گفته بود: «ما عرب شدیم؛ بدین علت که فردوسی و شاهنامه نداشتیم!» نکته‌ای که آن استاد مصری بر آن تأکید ورزیده بوده، بنیادی و بسیار پراهمیت است و نقشی مهم و سازنده‌ی فردوسی و دیگر اندیشه‌ورزان و فرزندان تاریخ ما را در پایدار نگاه داشتن زبان و ادب و فرهنگ و در نتیجه، منیش و کیستی ایرانی، به خوبی نشان می‌دهد.

۲. زبان فارسی در پویشی هزارساله

زبان فارسی دَری از روزگار کودکی و خامی‌اش در یک‌هزار و چهارصد سال پیش از این تا به امروز (که نسبت بدان روزگار، زبانی رشید و پخته و برآیند شده)، در فرآیند رویش و بالش و کمال‌یابی‌اش، مرحله‌های گوناگون و پیچ و خم‌ها و اُفت و خیزهای بسیاری را از سر گذرانده و در واقع، تابعی از مجموع تاریخ پُرتنیش اجتماعی و سیاسی میهن ما بوده است. از ساختارها و شیوه و شگردهای زبان گفتاری مردم فارسی‌زبان در گوشه و کنار سرزمین‌های پهناور زیستگاه آنان در دوره‌های گوناگون این هزاره آگاهی چندانی نداریم^(۳)؛ اما در دست بودن بخشی از مُرده‌ریگ شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان، این امکان را به ما می‌دهد که چندی و چونی آن‌ها را بررسییم و تصویر به نسبت روشنی از فرآیند دیگردهی این زبان از آغاز تا امروز و تأثیرگذاری سازه‌های گوناگون در ساخت و بافت آن به دست آوریم و با برخورداری از چنان پشتوانه‌ای، شیوه‌ی برخورد با گُفتمان زبان در این^(۴) روزگار را - که از هر زمانی پیچیده‌تر است - طرح بریزیم.

در یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی در حد گفتاری کوتاه، می‌توان گفت که زبان فارسی فاصله‌ی هزار ساله را سامانمند و آسان نپیموده؛ بلکه در رَوْنَدِ تکامل تاریخی خود، دچار آشوب‌ها و آسیب‌های فراوان شده است. در این راه‌نوردی دراز و دشوار، پویندگانی همچون رودکی، بلعمی، فردوسی، بیهقی، بیرونی، ابوعلی سینا، خیام، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و دیگران بوده‌اند که با ژرفاکاوی در گنجینه‌ی زبان و فرهنگ و ادب نیاکان و رویکرد به بایستگی‌های زمانه‌شان، کوشیده‌اند تا کولبار خود را از میراث پیشینیان و آفرینش خویش هرچه سرشارتر سازند و به پسینیان بسپارند و در راه کمال‌بخشی به زبان ارجمند فارسی و فرهنگ والای مادران و پدران، چراغ

کاهش نسبی قدرت و نفوذ گماشتگان دستگاه خلافت بغداد، شتاب بیشتری گرفت و با نگارش و نشر رساله‌ها و کتاب‌ها و دیوان‌های زیاد، در برابر زبان عربی (که از سوی ایران‌گشایان عرب و دست‌نشانگان آنان به‌عنوان زبان رسمی درباری و دیوانی به ایرانیان تحمیل شده بود) قد برافراشت و به‌زودی عرصه‌ی اندیشه و ادب و هنر و فرهنگ را از آن زبان بیگانه بازپس گرفت.

با پدیدارشدن شماری شاعران شاهنامه‌سرا و در نقطه‌ی اوج آن‌ها حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی و سرایش شاهنامه‌ی بزرگ او - که نقطه‌ی عطفی بود در تاریخ زبان و فرهنگ ما - زبان فارسی به تمام معنی، زبان گفتار و نوشتار همه‌ی ایرانیان و ایرانی‌تباران و ایرانی‌فرهنگان شد و تمام تلاش‌های نهاد خلافت و کارگزاران ایرانی نمای آن برای بازگرداندن آب رفته به جوی و رسمی و پایدار نگاه داشتن زبان عربی به جایی نرسید و ایرانیان - برخلاف بیشتر سرزمین‌ها و کشورهای تسخیر شده از سوی تازیان - همچنان ایرانی و فارسی‌زبان باقی ماندند؛ یعنی در واقع، فارسی‌زبان ماندند تا ایرانی بمانند. «تخیم سخن»ی که دهقان فرزانه‌ی توس پراگند، بارور شد و در درازنای هزاره‌ی گذشته، گلزاری پرشکوه و باغی انبوه از دستاوردهای فرهنگی فارسی‌زبانان در گستره‌ی بزرگی از دره‌ی سیند در خاور تا میانرودان و آسیای کهن در باختر و از خلیج فارس در جنوب تا مرزهای روسیه در شمال پدید آمد.

از میان همه‌ی قوم‌های کهنی که در نخستین موج‌های جهان‌گشایی تازیان نومسلمان در سده‌های یکم و دوم هجری، به هر روی به جرگه‌ی پیروان اسلام درآمدند، ایرانیان در نگاهبانی از زبان و فرهنگ و کیستی قومی خویش، یگانه بودند. دیگر قوم‌های ساکن در منطقه‌ای گسترده از میانرودان تا دره‌ی نیل و بقیه‌ی سرزمین‌های شمال آفریقا با همه‌ی پیشینه‌ی فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیرینه‌ی خود، زبان عربی را همراه با دین اسلام پذیرفتند یا از سر ناگزیری بدان گردن نهادند و امروزه از آن‌ها به منزله‌ی «کشورهای عربی!» و «جهان عرب!» یاد می‌شود و بسیاری از آنان در عربی‌مآبی کاسه‌ی گرم‌تر از آتش شده‌اند و بیشتر از عرب‌های اصلی ساکن نجد حجاز، سنگ عرب بودن خود را بر سینه می‌زنند!

زنده‌یاد «مُحی‌الدین عالم‌پور»، روزنامه‌نگار تاجیک در سفری به مصر، هنگام دیدار با یکی از استادان ایران‌شناس آن کشور، از وی پرسیده بود: «چه شد که شما مصریان با آن پیشینه‌ی هزاران ساله‌ی تمدن و فرهنگتان زبان عربی را

با پدیدارشدن شماری شاعران شاهنامه‌سرا و در نقطه‌ی اوج آن‌ها حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی و سرایش شاهنامه‌ی بزرگ او - که نقطه‌ی عطفی بود در تاریخ زبان و فرهنگ ما - زبان فارسی به تمام معنی، زبان گفتار و نوشتار همه‌ی ایرانیان و ایرانی‌تباران و ایرانی‌فرهنگان شد و تمام تلاش‌های نهاد خلافت و کارگزاران ایرانی نمای آن برای بازگرداندن آب رفته به جوی و رسمی و پایدار نگاه داشتن زبان عربی به جایی نرسید و ایرانیان - برخلاف بیشتر سرزمین‌ها و کشورهای تسخیر شده از سوی تازیان - همچنان ایرانی و فارسی‌زبان باقی ماندند؛ یعنی در واقع، فارسی‌زبان ماندند تا ایرانی بمانند.

از میان همه‌ی قوم‌های
که‌نی که در نخستین
موج‌های جهان‌گشایی
تازیان نومسلمان در
سده‌های یکم و دوم
هجری، به هر روی به
جرگه‌ی پیروان اسلام
درآمدند، ایرانیان در
نگاهبانی از زبان و
فرهنگ و کیستی قومی
خویش، یگانه بودند.
دیگر قوم‌های ساکن
در منطقه‌ای گسترده از
میانرودان تا دره‌ی نیل
و بقیه‌ی سرزمین‌های
شمال آفریقا با همه‌ی
پیشینه‌ی فرهنگ‌ها
و تمدن‌های دیرینه‌ی
خود، زبان عربی را
همراه با دین اسلام
پذیرفتند یا از سر
ناگزیری بدان گردن
نهادند و امروزه از آن‌ها
به منزله‌ی «کشورهای
عربی!» و «جهان
عرب!» یاد می‌شود
و بسیاری از آنان در
عربی‌مآبی کاسه‌ی
گرم‌تر از آتش شده‌اند!

دخمه‌های خاموش تاریخ، به زبان زنده و پرخون و پویای شعر
و داستان و نمایشنامه و زبان روشن و استوار و رهنمون دانش
و پژوهش امروز دیگرگون شده و کارکردهای بسیار گسترده‌تر و
متفاوت با گذشته یافته است و تازه در آغاز راهیم.

۳. گرایش آرمان خواهانه به ایران باستان و سره‌نویسی

در برابر ایستایی و پوسیدگی نهادهای گوناگون اجتماعی و
سیاسی و فرهنگی در جامعه‌ی ایران که بیمارگونگی زبان
آشوب‌زده‌ی فارسی برآیند آشکار آن بود، از نیمه‌ی دوره‌ی
قاجار، کسانی به جست‌وجوی راه‌هایی برآمدند و در
عرصه‌های گوناگون به تکاپو برای روشنگری و تلاش به‌منظور
بازیافتن کیستی از دست رفته و ساختن جامعه‌ای نو پرداختند.
در حوزه‌ی زبان، این کوشش و کُنش با الهام‌گیری از
پاره‌ای آگاهی‌ها درباره‌ی نوسازی اجتماعی و فرهنگی در
سرزمین‌های غربی از عصر نوزایش (رنسانس) بدین سو، از
یک طرف و تأثیرپذیری از گرایش آرمانی به ایران باستان از
طرف دیگر، آغاز شد. گویی گره روانی ناشی از شکست‌خوردگی
و خواری‌شدگی در برابر تازش تازیان به ایران ساسانی، پس از
بیش از یک هزاره، جان و روان پریشان این آرمان خواهان را در
تنگنا و فشار گذاشته بود و آرمانشهر و آرامشگاه خیالی خود را در
آن سوی رویداد قادسیه می‌جستند.

پیوندگان این راه، بی آن‌که تحلیل و دریافتی ژرف و فراگیر
از انگیزه‌های واپس‌ماندگی جامعه‌ی ایران و تیره‌روزی ایرانیان
داشته باشند، همه‌ی کاسه و کوزه‌ها را بر سر نابهنجاری‌های
زبان و خط فارسی می‌شکستند و گمان می‌بردند که با پالودن
زبان فارسی از وام‌واژه‌های عربی و تغییر خط کنونی به خط
لاتین، یکباره درهای زندگانی نو و بهروزی و کامروایی به روی
ایرانیان گشوده خواهد شد و ایران خواب‌زده و واپس‌مانده از
کاروان پیشرفت و تمدن، یک‌شبه به جرگه‌ی کشورهای پیشرو
جهان درخواهد آمد!

یکی از پرشورترین گرایندگان نخستین به این شیوه‌ی
نگرش، «شاهزاده جلال‌الدین میرزا»، مشهور به پور خاقان،
پنجاه و پنجمین پسر فتحعلی‌شاه (۱۲۸۹-۱۲۴۳ ه. ق.)
بود. وی که در «انجمن فراموشخانه» با کسانی همچون
«میرزا ملکم‌خان» هم‌نشینی و هم‌سوایی فکری داشت،
بعدها با «میرزا فتحعلی آخوندزاده»-که از هواداران سرسخت
عربی‌زدایی از زبان فارسی و تغییر خط بود- نامه‌نگاری و داد

رهنمون آیندگان باشند.^(۵) آنان اگرچه در روزگار جهان‌شمولی
زبان عربی و گرمی بازار عربی‌مآبی فاضل‌نمایان می‌زیسته و
بخشی از اثرهای خود را ناگزیر بدان زبان نوشته‌اند، در هنگام
فارسی‌نویسی، بنیاد و ساختار زبان خویش را پاس داشته و به
وارونه‌ی رفتار زبانی برخی از هم‌روزگاران دیرآمده‌ی ما، هرگز
عربی‌دانی را وسیله‌ی فاضل‌نمایی و فخرفروشی قرار نداده و
پهنه‌ی زبان فارسی را تاختگاه عربی‌مآبی و چیستان‌نویسی و
ملقمه‌ی «عربی‌فارسی» عرضه داشتن، نکرده‌اند.

اما کسان دیگری به پیروی از خواست‌های فرومایه‌شان
و در پایگاه کارگزاری و گماشتگی فرمانروایان بیگانه یا
بیگانه‌سرستان خودی‌نما، ارج نیاگان را نادیده گرفته و
نوشته‌هایی چون «تاریخ و صاف»، «ظفرنامه‌ی تیموری»،
«دُرهِ نادره» و جز آن را از خود برجای گذاشته‌اند که لکه‌های
سیاهی در کارنامه‌ی تاریخی زبان فارسی به شمار می‌آیند. این
گروه از قلم به دستان (و- در واقع- قلم به‌مُزدان) با شیوه‌های
نگارش غیرطبیعی و پرتکلف و پیچیده‌ی خود، به تدریج زبان
شاداب و شکوفا و پویای فارسی سده‌های سوم تا هفتم هجری
را از فرآیند تکامل طبیعی و رشد سالم خود دور کردند و زبانی
ایستا و علیل و پژمرده را جای‌گزین آن گردانیدند و میراث
شوم آنان از نسلی به نسلی و از قرنی به قرنی انتقال یافت تا به
آستانه‌ی عصر کنونی رسید و در پشتِ دروازه‌های تاریخ عصر
جدید ایران، با شگفتی‌زدگی و پرسش بزرگ اندیشه‌ورزان و
نوجویان روزگار روبه‌رو شد.

هرگاه زبان فارسی یا -بهبتر بگوییم- آنچه تا پیش از آغاز
جنبش نوجویی دو سده‌ی اخیر به نام «زبان فارسی» شهرت
داشت، به همان نژندی بیمارگونه و نابهنجار، به زندگانی
بی‌رمق خود ادامه می‌داد، هرگز از پس ورزیدن خویشکاری‌های
امروزی‌نیش بر نمی‌آمد و بی‌گمان در برابر نیازهای فزاینده‌ی
کنونی و فراگیری زبان‌های جهان‌شمول و نیرومند کنونی رنگ
می‌باخت و زوال می‌پذیرفت.

اما از آنجا که زبان هر ملت با دیگر نهادهای زندگی اجتماعی
و سیاسی‌اش پیوندی اندام‌وار دارد، همه‌ی جنب و جوش‌های
نوجویان و رهایی‌خواهان و دوستداران پیشرفت و پویایی
جامعه، در زبان آنان نیز بازمی‌آید و انگیزه‌ی دیگردییسی و
نوگردیدن آن می‌شود، در جامعه‌ی ایران و در میان همه‌ی
فارسی‌زبانان نیز در دو سده‌ی پشتِ سر، شاهد پدیداری و
پیشرفت گام به گام چنین فرآیندی بوده و دیده‌ایم که زبان
علیلی میرزابنویس‌های درباری و دیوانی و سنگواره‌های



«جمال زاده»، «هدایت»، «نیما» و دیگران، رهرو راه او شدند و با اوج گیری کوشش های رهایی جویانه و آزادی خواهانه در دوره ی جنبش مشروطه خواهی و پس از آن و گسترش اندیشه ی ملی گرایی و رویکرد به ریشه و بنیاد، نوشتن به فارسی خالی از واژه های عربی و یا با کاربرد شمار هرچه کمتری از آن ها به دستور کار نویسندگان نوجو در عرصه ی مبارزه ی ملی برای رسیدن به نوابستگی و آزادی و برقراری نهادهای یک جامعه ی مدنی و دولت مردم سالار و پیشرو امروزین تبدیل شد. این فرآیند - به زعم کارشناسی ها و ناسازگاری های دستگاه های اداری و رسمی - گسترش و رواج روزافزون یافت و در واپسین دهه های فرمانروایی قاجاریان و تا چند دهه پس از آغاز پادشاهی پهلویان ادامه یافت و گاه کار به افراط کاری های ناپهناجار و درغلتیدن از سوی دیگر بام نیز کشید که پرداختن به جزء جزء آن در حد گنجایش این گفتار نیست.^(۸)

جدا از انگیزه ی آرمان گرایی و بنیادجویی در کار نویسندگان ایرانی - که بدان اشاره رفت - تأثیر پذیری شماری از آنان از کارهای یکی از گروه های پارسیان هند به نام «فرقه ی آذرکیوان» در قالب کتاب هایی چون «دساتیر»، «چار چمن شهرستان» و «دبستان المذاهب»، به گرایش های آرمان خواهانه ی نخستین، شور و گرمی بیشتری بخشید. در این کتاب ها، به ویژه در دساتیر، نوشته ی «ملا فیروز پاری» هزاران واژه ی بی بنیاد و ساختگی آمده بود با دامن زدن به این گمان که آن ها واژه های بنیادین گم بوده ی زبان فارسی اند! این واژه ها - که بعدها به نام دساتیری شهرت یافتند^(۹) - رویکرد گسترده ی رهایی جویان از چیرگی واژگان تازی تبار بر زبان فارسی را^(۱۰) به خود فراخواندند و تا چندین دهه نیز رواج فراوان یافتند و حتا در پاره ای از فرهنگ های فارسی به ثبت رسیدند.

گرایش احساسی و شورمندانه و زیاده روانه به پالایش زبان فارسی از واژگان بیگانه، به ویژه واژه های عربی، در چندین دهه ی اخیر نیز با اُفت و خیزها و پیچ و تاب هایی به سبب رویدادهای اجتماعی و سیاسی، ادامه یافته است. در این مدت، چنین تمایلی نه تنها در کارهای کسان و گروه های ویژه ای به چشم می خورد؛ بلکه تا اندازه ای به کارکرد پاره ای از نهادهای اداری و دانشگاهی و فرهنگی نیز راه یافته است و حتا «عربی مآبی» عمادانه ی برخی از زیرمجموعه های حکمرانی نتوانسته است بازدارنده ی این پویا باشد. گذشته از کسانی چون «احمد کسروی»، «ذبیح بهروز»،

و ستد فکری برقرار کرد. او کتابی در زمینه ی تاریخ ایران و - در واقع - در بیان آرمان ایران دوستانه ی خود به نگارش درآورد و آن را - به پیروی از فردوسی (در نامیدن خاستگاه و پشتوانه ی شاهنامه) - نامه ی خسروان نامید.^(۶) نگارنده در دیباچه ی کتاب، خواست و هدف خود را به روشنی بازگفته است:

«... روزی در اندیشه افتادم که از چیست که ما ایرانیان زبان نیاکان خویش را فراموش کرده ایم و با این که پارسیان در نامه سرایی و چکامه گوئی به گیتی فسانه اند، نامه ای در دست نداریم که به پارسی نگاشته شده باشد. اندکی بر ناپودی زبان ایرانیان دریغ خوردم و پس از آن خواستم آغاز نامه ی پارسی کنم. سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس نیافتم. از این روی کوشیدم که سخنان روان به گوش آشنا نگارش رود تا بر خوانندگان دشوار نباشد.»^(۷)

زبان نامه ی خسروان - چنان که از همین نمونه ی کوتاه پیداست - زبانی است شسته رفته و روان و خالی از واژگان عربی و در تقابل کامل با زبان دیوانی و رسمی و نوشته های ادبی و تاریخی زمان نویسنده. می توان کارشاهزاده ی قاجار را نخستین گام بلند در راه ساده کردن زبان فارسی و رهایی بخشیدن آن از بختک عربی مآبی و پیچیده نویسی چندین سده ی پشت سر نویسنده و سرآغازی بر کاربرد زبانی آزادتر و طبیعی تر در دوره های پس از او دانست. کاری که پور خاقان با نوشتن نامه ی خسروان آغاز کرد و با مرگ زودرس او در ۴۶ سالگی ناتمام ماند، از یادها نرفت و به سختی تأثیرگذار بود. کسان دیگری همچون «میرزا آقاخان کرمانی» و سپس «دهخدا»،

همه ی جنب و جوش های نوجویان و رهایی خواهان و دوستداران پیشرفت و پویایی جامعه، در زبان آنان نیز بازمی آید و انگیزه ی دیگر دینی و نوگردیدن آن می شود، در جامعه ی ایران و در میان همه ی فارسی زبانان نیز در دو سده ی پشت سر، شاهد پدیداری و پیشرفت گام به گام چنین فرآیندی بوده ایم.

زبان فارسی فاصله‌ی هزار ساله را سامانمندی و آسان نپیموده؛ بلکه در رَوْنِدِ تکامل تاریخی خود، دچار آشوب‌ها و آسیب‌های فراوان شده است. در این راه نوردی دراز و دشوار، پویندگانی همچون رودکی، بلعمی، فردوسی، بیهقی، بیرونی، ابوعلی سینا، خیام، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و دیگران بوده‌اند که با ژرفا‌کاوی در گنجینه‌ی زبان و فرهنگ و ادب نیاکان و رویکرد به بایستگی‌های زمانه‌شان، کوشیده‌اند تا کولبار خود را از میراث پیشینیان و آفرینش خویش هرچه سرشارتر سازند و به پسینیان بسپارند و در راه کمال بخشی به زبان ارجمند فارسی و فرهنگ والای مادران و پدران، چراغ رهنمون آیندگان باشند.

همه‌ی واژه‌های عربی شناخته شده^(۱۴) را بی‌هیچ‌گونه چون و چرا و استثنایی باید از زبان فارسی بیرون ریخت و به جای آن‌ها واژه‌های فارسی در معنی نزدیک بدان‌ها را به کار برد و هرگاه چنین واژه‌هایی در فارسی کنونی یافت نشود، واژه‌های برجای مانده از زبان‌های باستانی ایران را برگزید و یا از ریشه‌های آن‌ها در ترکیب با پیشوندها و میانوندها و پسوندها ساخت.

چنین شیوه‌ی برخوردی با زبان، اگر هم در موردی سودی در برداشته باشد، در بیشترین موارد به جای یاری‌رساندن به سرشاری و سامان و توان آن، مایه‌ی ناتوانی و نابسامانی هرچه بیشتر این مهم‌ترین و طبیعی‌ترین رسانه‌ی پویند میان آدمیان خواهد شد.

هیچ‌یک از زبان‌های زنده و توانمند امروز (و از جمله زبان گسترده و جهان‌شمول انگلیسی) خالی از وام‌واژگان بیگانه‌تبار نیستند. اما تاکنون نشنیده‌ایم که هیچ اندیشه‌ورز دل‌سوزی از اهل آن زبان‌ها، به سبب بودن چنان واژگانی در آن‌ها، نکوهش‌ها و ناسزاهایی چون ناپاک و ناسره را بر زبان خود و نیایش‌ها روا داشته و درصدد پاک و سره گردانیدن آن برآمده باشد! زیرا هر اندیشه‌ورز فرهیخته‌ای در هر زبانی درمی‌یابد که گنجینه‌ی واژگان آن زبان، دستاورد هزاره‌ها کوشش و پویای اندیشه‌ورزان و گویندگان و سراینندگان و نویسندگان بدان زبان و سرمایه‌ی مشترک فرهنگی اکنونیان و آیندگان اهل زبان است و نمی‌توان و نباید برخوردی ناسنجیده و آشوبگرانه با آن داشت.

زبان سَره/ پاک که افراطی‌های روزگار ما خواستار آنند، تنها می‌تواند زبان تیره‌های قومی دور افتاده و جدامانده از دیگر قوم‌ها و ملت‌ها باشد؛ وگرنه هر یک از ملت‌های زنده و پویای امروز، به‌ویژه در این عصر جهان‌شمولی رسانه‌ها و گستردگی شبکه‌ی فراگیر ارتباط جهانی، ناگزیر با زبان‌های دیگر و به‌ویژه زبان‌های جهانی‌شده و دارای بارهای فرهنگی و دانشی و اقتصادی سر و کار خواهند داشت و خواه ناخواه بر پایه‌ی میزان داد و ستدها، وام‌واژه‌هایی را از زبان‌های دیگر خواهند گرفت و وام‌واژه‌هایی را به دیگر زبان‌ها خواهند داد. چنین بده بستانی در هنگام ضرورت و ناچاری، نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه طبیعی است و بر توانگری و فراخ‌بالی زبان نیز خواهد افزود. آن‌چه ایراد و عیب دارد و زبان‌بار و تباه‌کننده است، وارد کردن قاعده‌های دستوری و ساختاری زبان‌های بیگانه در زبان ملی است که سرانجامی جز سلب کیستی و سرشت و مَنَش زبان نخواهد داشت. برای مثال، کسانی که

«دکتر محمد مقدم»، «دکتر صادق کیا» و پیروان آنان که به چیزی کمتر از زبان فارسی سَره، پالوده از هرگونه وام‌واژه بیگانه خُرسند نبودند و نیستند گُنش‌های دو فرهنگستان دولتی دوره‌ی پهلویان - هرچند محافظه‌کارانه‌تر و میانه‌روانه‌تر - کم و بیش در همان راستا بود. کارکرد فرهنگستان کنونی و آن‌چه تاکنون نشر داده است، به دلیل جو اجتماعی و سیاسی این دوران، با کارنامه‌ی دو پیشگام آن یکسان نیست.^(۱۵) اما نه آن دوگانه و نه این سومین، با همه‌ی واژه‌سازی‌ها و برابرگزینی‌هاشان توانسته‌اند برای رهایی زبان فارسی از آشوب سده‌های پسین و بازآوردن سر شوریده‌ی آن به سامان، چاره‌اندیشی نهایی کنند.

۴. زبان فارسی و ترکیب واژگان آن

پژوهش در تاریخ زبان‌های جهان و از جمله زبان‌های ایرانی و نیز تجربه‌اندوزی‌های زبانی ایرانیان در دو سده‌ی اخیر، می‌تواند رهنمودهای روشنی برای رفتار امروزین ما با زبان فارسی فرادید ما بگذارد. زبان ما، مانند هریک از زبان‌های زنده و پویای جهان، در سراسر زندگی و کارکرد خود، در حال داد و ستد با دیگر زبان‌ها بوده است و هست و هر اندازه پیوندها و هم‌زیستی‌های ما با دیگر قوم‌ها بیشتر شود، اندازه‌ی بده بستان‌های زبانی ما نیز فراتر می‌رود.^(۱۶)

جدا از هم‌ریشگی زبان فارسی با خانواده‌ی زبان‌های هندو-اروپایی - که مایه‌ی همانندی‌های نسبی یا کامل در میان بسیاری از واژه‌های آن‌هاست - هزاران وام‌واژه نیز از این گروه زبان‌ها و دیگر گروه‌های زبانی جهان، به گونه‌ی سراسر به زبان ما راه یافته و یا از فارسی به فهرست واژگان آن زبان‌ها پیوسته است.

در چهارده سده‌ی پشت سر، زبان فارسی به دلیل چیرگی عرب‌ها بر ایران در دو قرن آغاز گسترش دین اسلام و همگانی شدن آن در میهن ما و عربی‌زبان بودن قرآن و حدیث و سنت و دیگر متن‌ها و نیایش‌نامه‌های مذهبی از یک سو و رواج و کاربرد عربی به منزله‌ی زبان دربار و دیوان و بازرگانی و سیاست و دانش و ادب از سوی دیگر، بیشترین تأثیر را از این زبان پذیرفته است و امروز درصدد بسیار بالایی از واژگان جافتاده‌ی رایج در فارسی (هم گفتاری و روزمره و هم نوشتاری و ادبی و فاخر) وام‌واژه‌های عربی‌تبار و یا ترکیب‌واژه‌های فارسی-عربی‌اند.^(۱۷)

سَره‌نویسان و زبان پاک گردان‌های روزگار ما برآنند که

جایی که سده‌ها به صورت زبان جهانی دانش و فرهنگ و ادب درآمد و هنوز هم نه تنها زبان متن‌های دینی میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان؛ بلکه زبان رسمی بسیاری از کشورها در باختر آسیا و شمال آفریقا است.

دامنه‌ی راه‌یابی واژه‌های بیگانه به زبان عربی تا جایی است که حتا قرآن نیز شمار زیادی از آن‌ها را در برمی‌گیرد.^(۱۶) خالی کردن زبان عربی کنونی از این انبوه وام‌واژه‌ها (یا - به تعبیر خود عرب‌ها - لغات دخیل)، معنایی جز بازگرداندن آن زبان به اندک مایگی‌اش در پیش از اسلام ندارد.

بر این بنیاد، هیچ خردمندی آن‌چه را که روزگاری در جزو دارایی کسان دیگری بوده و از دیرباز - به هردلیل - به گنجینه‌ی نیاگانش راه یافته و سپس به ارث بدو رسیده است، تنها به این دلیل سست و ناپذیرفتنی که این‌ها از روز ازل از آن این خانه و دودمان نبوده‌اند و یا به این بهانه‌ی خندستانی که صاحبان اصلی این چیزها زمانی به خانه‌ی نیاگان من تاخته و این‌ها را از خود برجا گذاشته‌اند، بیرون نخواهد ریخت!

مگر می‌شود امروز فارسی زبان بود و با یکایک وام‌واژه‌های برجای مانده در این زبان (از عربی و جز آن)، در میان واژگان فارسی و گاه در آمیخته و ترکیب یافته با آن‌ها، پیوند نداشت و بارهای معنایی و گونه‌گونی‌های کاربردی آن‌ها را در سنجش با هم‌تاها یا - به اصطلاح - مُترادف‌های فارسی‌بُنیادشان نادیده گرفت؟

مگر می‌توان مدعی دمسازی با فرهنگ ایرانی بود و - برای نمونه - درونمایه‌ها و رهنمودها و خیال‌نقش‌های برآینده از کلیدواژه‌ی گرانبمایه‌ی عشق را در گنجینه‌ی دل و جان و زبان خود نداشت؟ مگر می‌شود دم از فرهیختگی و ادب‌شناسی زد و رنگین‌کمان عاشقانه‌های فردوسی، فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی گنجه‌ای، مولوی بلخی، سعدی، حافظ، جامی، هاتف، بهار، نیما، شاملو، اخوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ فرخ‌زاد و دیگران را از یاد بُرد؟^(۱۷)

۵. زبان فارسی و نیازهای کنونی

زبان فارسی کنونی با همه‌ی دیگرگونی‌های مثبت و امیدبخشی که در دو سده‌ی اخیر در راستای ساده شدن و پویایی و کارایی برآوردن نیازهای پیچیده‌تر این روزگار یافته، نه تنها هنوز یکسره از کابوس آشوب‌ها و بی‌پچیدگی‌های گذشته رها نگشته و به سامانمندی و یکپارچگی بایسته و دلخواه نرسیده؛ بلکه با دشواری‌ها و سردرگمی‌های تازه نیز روبه‌رو شده است.

از سده‌ها پیش نشانه‌های جمع عربی را در جمع‌بندی واژگان فارسی (بی‌رویکرد به بنیاد و تبار واژه‌ها) به‌کار برده‌اند و هنوز هم می‌برند و یا صفت و موصوف را در نرینه یا مادینه بودن باهم تطبیق می‌دهند، ویرانگران زبانند و تیشه بر ریشه‌ی آن می‌زنند!

برخوردهایی از این دست با زبان، آشکارا تکامل‌ستیزانه است و می‌تواند آن را دچار واپس‌گرایی و ایستایی گرداند و به مرزهای پیشین آن و فراسوی زنجیره‌ی درازی از کوشش‌ها و کُنش‌های کمال‌بخشان بدین گنج شایگان اندیشه و فرهنگ در درازنای هزاره‌ها بازپس راند.

زبان فارسی نیز از قاعده‌ی کلی درآمیختگی با وام‌واژه‌ها جدا نیست و با همین گنجینه‌ی واژگان کنونی‌اش^(۱۵) بسیار توانمندتر و برومندتر و کارسازتر از هنگامی فرضی است که همه‌ی وام‌واژه‌ها را (از عربی و جز آن) از آن بیرون ریخته باشیم. به تعبیری دیگر و دقیق‌تر، واژه‌های بیگانه‌تبار پذیرفته در زبان فارسی، دیگر غریبه و ناخودی نیستند و پس از صدها یا ده‌ها سال حضور در گفتار و نوشتار ایرانیان و دیگر فارسی‌زبانان، اکنون دیگر واژه‌های فارسی یا دقیق‌تر بگوییم فارسی شده و شهروند سرزمین زبان و ادب فارسی‌اند.

این شهروندان، دارای گذرنامه‌ی با اعتبار و روادید اقامت همیشگی‌اند با امضای همه‌ی فارسی‌زبانانی که با آن‌ها هم‌زیستی زبانی و فرهنگی داشته‌اند و دارند، به‌ویژه صدها شاعر و نویسنده‌ای که بر بار معنایی و ارزش اندیشگی آن‌ها افزوده‌اند.

این وام‌واژه‌های شهروند زبان فارسی شده، چه بسا که به سبب دیگردیی‌های گفتاری و نوشتاری و نیز پیچ و تاب‌های کاربردی و گسترده‌تر شدن بار معنایی‌شان در ساختار و بافتار زبان ما، دیگر برای صاحبان اصلی‌شان شناختنی نیستند و به چشم و گوش آنان بیگانه می‌نمایند و حق هم جز این نیست.

یادآوری این نکته‌ی مهم بایسته است که خود زبان عربی هم تا پیش از اسلام و کشورگشایی عرب‌ها، زبان بومی و ابتدایی و فقیر تیره‌های عرب ساکن نجد حجاز یا شبه جزیره‌ی عربستان بود و تنها پس از سر و کار یافتن گویندگانش با قوم‌های دارای فرهنگ‌های کهن و زبان‌های پیش‌رفته و گسترده و توانمند در خاور و باختر جهان؛ به تدریج کمال یافت و با راه دادن هزاران وام‌واژه از زبان‌های دیگر (از جمله زبان‌های ایرانی) به قلمرو زبانی و فرهنگی خود، سرشار و پُر توان شد تا

زبان سره / پاک که افراطی‌های روزگار ما خواستار آنند، تنها می‌تواند زبان تیره‌های قومی دور افتاده و جدامانده از دیگر قوم‌ها و ملت‌ها باشد؛ وگرنه هر یک از ملت‌های زنده و پویای امروز، به‌ویژه در این عصر جهان‌شمولی رسانه‌ها و گسترده‌ی شبکه‌ی فراگیر ارتباط جهانی، ناگزیر با زبان‌های دیگر و به‌ویژه زبان‌های جهانی شده و دارای بارهای فرهنگی و دانشی و اقتصادی سرو کار خواهند داشت و خواه ناخواه بر پایه‌ی میزان داد و ستدهایشان، وام‌واژه‌هایی را از زبان‌های دیگر خواهند گرفت و وام‌واژه‌هایی را به دیگر زبان‌ها خواهند داد. چنین بده بستانی در هنگام ضرورت و ناچاری، نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه طبیعی است و بر توانگری و فراخ‌بالی زبان نیز خواهد افزود.



واژه‌های بیگانه تبار پذیرفته در زبان فارسی، دیگر غریبه و ناخودی نیستند و پس از صدها یا ده‌ها سال حضور در گفتار و نوشتار ایرانیان و دیگر فارسی‌زبانان، اکنون دیگر واژه‌های فارسی یا دقیق‌تر بگوییم فارسی شده و شهروند سرزمین زبان و ادب فارسی‌اند. این شهروندان، دارای گذرنامه با اعتبار و روایید اقامت همیشگی‌اند با امضای همه‌ی فارسی‌زبانانی که با آن‌ها هم‌زیستی زبانی و فرهنگی داشته‌اند و دارند، به‌ویژه صدها شاعر و نویسنده‌ای که بر بار معنایی و ارزش اندیشگی آن‌ها افزوده‌اند.

بودن» را به دوش می‌کشد، می‌آورند. این آمیزه‌ی درهم‌جوش که برخی به طنز نام «فارگلیسی» یا «پرزینگیلیش» بدان داده‌اند، یک آشفته‌کاری زبانی تمام‌عیار و یک دهن‌کجی و توهین آشکار به زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ و ادب درخشان ایرانی است و برای هیچ فارسی‌زبان آگاه و دل‌سوزی سزاوار نیست که گوینده یا نویسنده و -حتا- شنونده و خواننده‌ی چنین بَدَلِ زبانِ خندستانی و اهانت‌آمیزی باشد.

در گفته‌ها و نوشته‌های این بَدَلِ فارسی‌زبانان به نمونه‌های فراوانی از این دست برمی‌خوریم: برات یه مسج گذاشتم رو آنسیرینگ ماشین. (برات یه پیام گذاشتم رو پیام‌گیر.)

یه رایب به من می‌دی تا سینتیر؟ (مرا سوار می‌کنی و تا مرکز شهر می‌رسونی؟ / منو تا مرکز می‌رسونی؟)

این دو تا پکچ را برا من تا پُست آفیس دلیوری می‌کنی؟ (این دو تا بسته را برا من تا پُست‌خونه می‌بری؟)

امروز خیلی بی‌زی‌ام؛ سه تا آپینت مِنت دارم. (امروز خیلی گرفتارم؛ سه تا وعده‌ی دیدار دارم.)

همین وی‌کُند می‌رم هالییدی. (همین آخر هفته می‌رم مُرخصی.)

یه بی‌زی‌نس دیگه م تو اون یکی مارکت داره. (یه کسب و کار دیگه م تو اون یکی بازار داره.)

ازین بی‌هیوی پرش خیلی آپ‌بست شدم. (از این رفتارش خیلی ناراحت / دلخور شدم.)

چه سایزی می‌خوای؟ (چه اندازه‌ای می‌خوای؟)

مانی اکس چُنچ می‌کنیم (پول / ارز تبدیل می‌کنیم.)^(۱۹)

از این دو گونه رفتار با زبان، به چیزی جز زبان‌پریشی^(۲۰)

یا -بهبتر بگوییم- زبان‌نژندی نمی‌توان تعبیر کرد و این بیمارگونگی همانا برانزده‌ی زبان فارسی نیست.

زبان فارسی امروز مانند هر زبان زنده و پویای دیگری، گستره‌های کاربردی گوناگون دارد که از ساده‌ترین شکل‌ها در گفتار و نوشتار روزمره تا ساختارهای پیچیده و چندلایگی در شعر و داستان و نقد ادبی و متن‌های پژوهشی و دانشی و فنی را در برمی‌گیرد. آشکارست که چگونگی برخورد با زبان در هر یک از بخش‌های طیف کاربردی آن با دیگر بخش‌ها تفاوت دارد و بی‌پروایی نسبت بدین چندگونگی، می‌تواند مایه‌ی آشفستگی و نابهنجاری در گفتار و نوشتار شود. برای ایمن نگاه داشتن زبان از درغلتیدن به هر یک از دو قطب افراط و تفریط در کاربرد عنصرها و یکان‌های ساختاری آن و دستیابی به زبانی رسا

از یک سو کسانی را می‌بینیم که گویی زمان سنج خود را به چاه انداخته باشند! اینان بی‌پروا به بایستگی‌ها و نیازهای زمانه، هنوز هم پا برجای پای پیشینیان می‌گذارند و «ره چنان می‌روند که رهروان رفتند!» همچنان عربی‌مآبی و پیچیده‌نویسی را مایه‌ی فخر خود می‌شمارند و نه تنها در میهن که گاه در جای دوری چون آمریکا هم در پایگاه استاد زبان و ادب فارسی، «علامه‌بازی» درمی‌آورند. آنان در نوشتارهای خود-که در رسانه‌های امروزین و برای خوانندگان این زمانی نشر می‌یابد- از کاربرد واژگان عهدِ دقیانوس پروا و پرهیزی ندارند! گویی قصدشان ریشخند همه‌ی بزرگان فارسی‌نویس گذشته و امروز و سردرگم کردن ناآشنایان با این‌گونه زبان ایستا و پوسیده و سنگواره شده، باشد!

در اینجا، برای نمونه، شماری از کاربردهای «فارسی» این‌گونه فارسی‌نویسان را همراه با ترجمه‌ی فارسی آن‌ها - در میان () - می‌آورم تا نشان دهم سخن من بر سر چیست و آن‌چه آنان «فارسی» می‌انگارند، از چه قماش است:

«علی‌ای حال (به هر روی / به هر حال / در هر حال / به هر صورت / در هر صورت)، به اقرب احتمالات (به نزدیک‌ترین احتمال‌ها / به احتمال زیاد / به احتمال نزدیک به یقین)، یاللعجب (شگفتا / ای شگفت / ای عجب / عجباً)، تصریحاً / صراحه (آشکارا / به تصریح / به صراحت)، تلویحاً / ضمناً (به تلویح / به اشاره / به گونه‌ای ضمنی / در ضمن)، مُتَّفِقُ الْقَوْل (هم‌سخن / هم‌گفتار / هم‌قول)، آساتید مُتَّقَدِّم (استادان پیشین / استادان قدیم)، ظَلَبَه (دانشجو)، ذال مُعْجَمَه (ذال نقطه‌دار)، قَلَّتِ بِضَاعَت (اندک‌مایگی / کم‌مایگی / کم‌بضاعتی)، فُهِهَ اللَّغَة (زبان‌شناسی) ...^(۱۸)

در واقع، برای دریافت زبان این‌گونه «فارسی‌نویسان»، نیاز به یک فرهنگ فارسی به فارسی داریم!

از سوی دیگر، بسیاری را می‌شناسیم و همه روزه با آن‌ها سر و کار داریم که هرچند به طور کلی ساده‌تر از گروه یکم سخن می‌گویند و می‌نویسند؛ اما در کاربرد دستور زبان عربی در آن‌چه گفتار و نوشتار «فارسی» می‌نامند، هم‌تا و هم‌گام گروه یکم‌اند و افزون بر آن، واژه‌ها و ترکیب‌ها و عبارت‌هایی از زبان‌های غربی (به‌ویژه انگلیسی) را -که بیشترشان برابرهای فارسی رسا و رایجی دارند و برای بقیه هم با اندکی دقت و دل‌سوزی می‌توان جای‌گزین‌های فارسی روشن و گویا و پذیرفتنی یافت- گاه به گونه‌ی اصلی و زمانی با ترجمه‌ای لفظ به لفظ و سر و دست شکسته در معجون غریبی که بار بدنامی «فارسی

وظیفه‌ی ملی و فرهنگی همه‌ی ما فارسی‌زبانان، به ویژه اهل قلم و دست‌اندرکاران ادب و فرهنگ ایجاب می‌کند که نه تنها پاسخگوی همه‌ی رفتارها و رویکردهای زبانی خود باشیم؛ بلکه نگرش انتقادی و نکته‌گیرانه در گفتار و نوشتار دیگران را نیز خویشکاری خود بدانیم. هر یک از ما با الهام‌گیری از وجدان و آگاهی فرهنگی‌مان، ملزم هستیم که هیچ‌گونه ناپهنجاری را در گفتارها و نوشتارهای دیگران برنتابیم و بررسی و نقد هیچ اثری را به ساختار ادبی یا هنری یا دانشی و پژوهشی و درونمایه و داده‌های آن محدود نگردانیم و از شیوه و شگرد نگارش فارسی آن آسان‌گیر و بی‌پروا نگذریم و برناروایی‌ها چشم‌نپوشیم.

زبان فارسی شایستگی و گنجایش آن را دارد که نه تنها بزرگی و شکوه‌مندی شاهنامه‌وار خود را در جامه‌ای امروزی بازیابد؛ بلکه زبان فرهنگ و ادب و هنر و دانش و فن امروز شود و با دیگر زبان‌های زنده و پویای جهان امروز پهلو بزند. برای این کار عظیم، همه‌ی سرمایه‌ها و بایستگی‌های لازم را در اختیار داریم^(۲۲) و تنها نیازمند همت و دل‌سوزی و کوششیم. پس اگر امروز دست به کار نشویم و این کارِ خطیر را به پیش نبریم و زیانمان در برابر جهان بیدار و پویای امروز، همچنان ایستا و آشوب‌زده و خواب‌آلوده بماند، فردا بسیار دیر خواهد بود و آیندگان گناه این سستی و درنگ تاریخی را بر ما نخواهند بخشود.

ما فارسی‌زبانان امروز، در هر جای جهان که باشیم، وظیفه داریم که زبان فارسی را با هزاران واژه و ترکیب از ماده‌های بُنیادین این زبان و وام‌واژه‌های پذیرفته از دیگرزبان‌ها و جافتاده و فارسی‌شده^(۲۳) (خواه عربی‌تبار، خواه از تیره و تبارهای زبانی دیگر)، بی‌هیچ تمایزی میان آن‌ها، در چهارچوب ساختار و هنجار و دستور زبان فارسی، بگوییم و بنویسیم و برای یکایک واژه‌ها و ترکیب‌های تازه که در زبان‌های بیگانه بدان‌ها برمی‌خوریم و بر پایه‌ی ضرورت‌های زندگی امروز، ناگزیر از کاربُرْد مفهوم آن‌ها در زبان خودیم، واژه‌ها و ترکیب‌های زنده و رسا و خوش‌ساخت فارسی پیشنهاد کنیم و بی‌هیچ هراسی از نیشخندِ گرانجانان و بی‌پرواییِ فرنگی‌مآبان، آن‌ها را به کار ببریم تا بهترین آن‌ها بر بُنیادِ قانونِ گسترش و گزینش، از سویِ بیشترین مردمِ اهل زبان پذیرفته شود و کاربُرْد قطعی و همگانی بیابد.^(۲۴)

در این راستا، نه نیاز به کاربُرْد واژه‌های جان‌یافته و فارسی‌نشده‌ی عربی^(۲۵) و انگلیسی و ترکیب‌های بیرون از

روشن و پویا و پُر‌توان، ناگزیر از چاره‌اندیشی‌های فراگیر در بخش به بخش گونه‌های زبانیم.

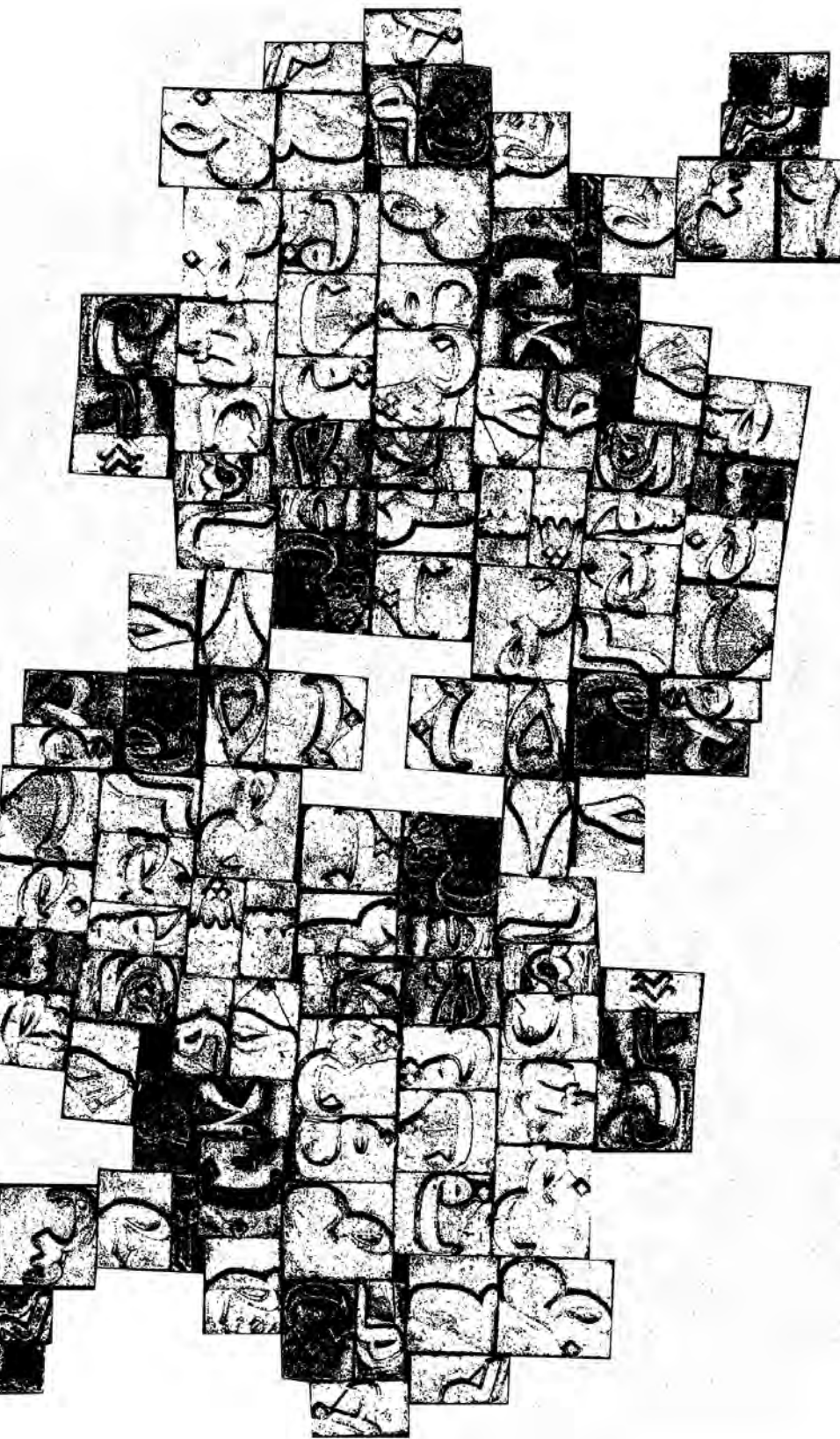
در چندین دهه‌ی اخیر با رویکرد به افزایش شتاب در پویایی زبانی، جدا از پیش‌نهاده‌های نیم‌بندِ پاره‌ای نهاده‌های آموزشی و فرهنگی رسمی - که درخور بررسی و نقدی کارشناختی است - گروهی از اندیشه‌ورزان و پژوهندگان و فرهیختگان و نویسندگان و شاعران ناوابسته نیز جداگانه و به صرافتِ خود و یا در همکاری با یکدیگر، به چاره‌جویی پرداخته و کوشیده‌اند تا - دست کم - بخشی از سده‌های بازدارنده بر سر راه آشوب‌زدایی و سامان‌بخشی به زبان فارسی را از میان بردارند و در این کوشش‌های بارآور خود، به کامیابی‌های چشم‌گیری نیز دست یافته‌اند.^(۲۶)

اما سامان‌بخشی به زبان فارسی با پیشینه‌ی چهارده سده درگیری‌اش با زبان عربی و زبان‌های دیگر از یک سو و چالش دو سده‌ی اخیرش با زبان‌های جهان‌شمول غربی و انبوه‌کلید - واژه‌های دانش و فن و ادب و فرهنگ و هنر نوین از سوی دیگر، کاری نیست که به تنهایی از عهده‌ی این یا آن نهاد و یا کارشناسان چاره‌اندیش جداگانه - هر اندازه هم که دل‌سوز و دقیق باشند - برآید و به سرانجامی سزاوار برسد. بار این خویشکاری بزرگ تاریخی را باید همه‌ی فارسی‌زبانان در ایران و سرزمین‌های دیگر بر دوش بگیرند. کوشش در این زمینه باید همیشگی باشد و برآیند آن تدریجی و نسبی خواهد بود و تا زبان زنده و پایدارست، بر همه‌ی اهل زبان است که همواره در پاسداری از آن پویا و کوشا باشند.

زبانی که ما فارسی‌زبانان امروز بدان سخن می‌گوییم و می‌خوانیم و شعر می‌سراییم و داستان می‌نویسیم و دانش می‌پژوهیم و روزنامه و مجله و کتاب نشر می‌دهیم، آسان به پایگاه کنونی‌اش نرسیده است. این زبان چکیده‌ی هزاره‌ها اندیشه و گفتار و کردارِ نیاگان ما و گوهر جان و دل و روان آنان است و هر یک از ما باید همواره خود را وامدار آن دیرینگان بدانند و با همه‌ی توش و توان خویش به ادای دینی که از این رهگذر برعهده دارد، بپردازد و زبان پیشینیان را بسیار توانمندتر و کارآیندتر از آن چه بوده است، بسازد.

بر ماست که در همه‌ی کاربُردهای زبان، بیشترین دقت را به خرج دهیم و از هرگونه آشفته‌کاری و بی‌بند و باری در گفتار و نوشتار خودداری ورزیم و از راه دادن تعبیرها و ترکیب‌های بیگانه با ساختار و هنجار زبان به بافت آن و عرضه‌داشتِ گفتارها و نوشتارهای درهم‌جوش و ملقمه‌وار بپرهیزیم.

اما سامان‌بخشی به زبان فارسی با پیشینه‌ی چهارده سده درگیری‌اش با زبان عربی و زبان‌های دیگر از یک سو و چالش دو سده‌ی اخیرش با زبان‌های جهان‌شمول غربی و انبوه‌کلید - واژه‌های دانش و فن و ادب و فرهنگ و هنر نوین از سوی دیگر، کاری نیست که به تنهایی از عهده‌ی این یا آن نهاد و یا کارشناسان چاره‌اندیش جداگانه برآید و به سرانجامی سزاوار برسد. بار این خویشکاری بزرگ تاریخی را باید همه‌ی فارسی‌زبانان در ایران و سرزمین‌های دیگر بر دوش بگیرند. کوشش در این زمینه باید همیشگی باشد و برآیند آن تدریجی و نسبی خواهد بود و تا زبان زنده و پایدارست، بر همه‌ی اهل زبان است که همواره در پاسداری از آن پویا و کوشا باشند.



قلمرو دستور زبان فارسی داریم و نه ضرورتی ما را به پیروی از شیوه‌ی مشهور به «سره‌نویسی» (یعنی گفتن و نوشتن آن گروه از واژگان مرده و فراموش‌شده‌ی زبان‌های باستانی ایران و یا واژه‌های کهن و از یادرفته‌ی روزگار آغاز زبان فارسی دری که با دستگاه آوایی و ضرباهنگ زبان امروزمین و ساختار معنی‌شناختی آن همخوانی ندارند) ناگزیر می‌کند. پاره‌ای از ریشه‌ها و واژه‌های کهن را هنوز هم می‌توانیم در جاهایی - جداگانه یا در ترکیب‌ها - به کار ببریم؛ اما این کار را نمی‌توان و نباید همواره و در همه جا و بی‌دقت زبان‌شناختی و رویکرد به همه‌ی جنبه‌های امر و تنها بر پایه‌ی شور میهنی و گرایش آرمان‌خواهانه کرد!

۶. خط فارسی و نیازهای کنونی

از هنگامی که نوآوری در زبان فارسی و ساده کردن پیچیدگی‌های آن در دستور کار ایران‌دوستان و آزادی‌خواهان قرار گرفت، بهسازی خط‌نگاری کنونی و یا جای‌گزین‌گردانی آن با خط‌نگاری دیگری نیز همپای آن به بحث گذاشته شد که پس از دو سده، هنوز هم کم و بیش ادامه دارد.^(۲۶)

در این راستا کسانی به دادن پیشنهادهایی برای هرچه ساده‌تر و دقیق‌تر کردن شیوه‌ی خط‌نگاری بسنده کرده و عده‌ای طرح تغییر خط فارسی به خط لاتین را در میان نهاده و بی‌رویکرد به همه‌ی جنبه‌ها و پیامدهای امر، گمان برده‌اند که با لاتینی کردن روش نگارش زبان فارسی، همه‌ی آشوب‌ها و نارسایی‌های زبان، یکباره از میان خواهد رفت!

البته کسانی هم هستند که هرگونه کوشش در راستای بهسازی خط‌نگاری را همتراز کفر و روی‌گردانی از میراث مقدس پیشینیان و کاری ناروا می‌شمارند و محکوم می‌کنند. اینان به جای این‌که با پویایی و روزآمدی در اندیشه‌ی برآوردن نیازهای امروزمین اهل زبان باشند، دل مشغول پاسداری از مُرده‌ریگی کهن و دست‌زدنی‌اند!

در این نکته شکی نیست که خط کنونی فارسی اشکال‌ها و نارسایی‌های بسیار دارد و بازتاباننده‌ی همه‌ی درونمایه‌ی آوایی زبان نیست و کار در یافتن خواست نویسنده را در هنگام خواندن نوشته‌ی او دشوار و گاه ناممکن می‌سازد. اما هیچ خطی در جهان (جز برخی خط‌های قراردادی ویژه‌ی آوانوشت در کارهای پژوهشی) کامل و یکسره‌بری از عیب و نقص نیست و در خود زبان‌های غربی - که خط لاتین، دبیره‌ی مشترک آن‌هاست - و از همه برتر زبان انگلیسی، خط‌نگاری به هیچ

بر ماست که در همه‌ی کاربُردهای زبان، بیشترین دقت را به خرج دهیم و از هرگونه آشفته‌کاری و بی‌بند و باری در گفتار و نوشتار خودداری ورزیم و از راه دادنِ تعبیرها و ترکیب‌های بیگانه با ساختار و هنجارِ زبان به بافتِ آن و عرضه‌داشتِ گفتارها و نوشتارهای درهم‌جوش و ملقمه‌وار پرهیزیم.

روی همه‌ی بارِ زبان را بر دوش نمی‌کشد. گذشته از آن، ما امروز تجربه‌ی کشور همسایه‌مان ترکیه را در تبدیل خط‌نگاری فارسی / عربی به خط‌نگاری لاتین و تجربه‌ی تبدیل خطِ فارسی به خطِ سیریلیک (روسی) در تاجیکستان را پس از هشتاد سال در پیش چشم داریم و زیان جبران‌ناپذیری را که در هر دو کشور از این رهگذر بر زبان و ادب و فرهنگ وارد آمده است، به خوبی می‌شناسیم.

بر این پایه، روش خردمندانه و منطقی و دل‌سوزانه این است که راهی میانه و به دور از برداشت‌های پیروان دو قطبِ افراط و تفریط بیابیم. راه درستِ میانه این است که همین خط‌نگاری کنونی را با بهره‌گیری از امکان‌های گسترده و گره‌گشای کنونی بسیار رسانتر و کارآیندتر از این‌که هست، بکنیم. در نخستین گام و تا پیش از چاره‌اندیشی برای یکایکِ نارسایی‌ها - که نیاز به بحث زبان‌شناختی گسترده در سطح کارشناسی دارد - هرکس می‌تواند تا اندازه‌ای در این راه گام بردارد و به برآیندهای نسبی سودمندی برسد.

از جمله کارهای کردنی، می‌توان این چند تا را برشمرد:

۱. در هر جا که ضروری باشد. o, e, a کاربرد سه نشانه‌ی — و — برابر فارسی.

۲. نوشتن الف مقصوره (ی) در پایان وام‌واژه‌ها و نام‌های عربی تبار به گونه‌ی «-ا» مانند: مُجتبا، مُرتضا، مُصطفا، اِنْتها، مُنتها،^(۲۷) مُلتقا و آولا به جای مُجتبی، مُرتضی، مُصطفی، اِنتهی، مُنتهی، مُلتقی و آولی.

۳. نوشتن «ی / ی»، همخوانِ میانجی + واکه‌ی — نشانه‌ی اضافه در ترکیب‌های اضافی در پی واکه‌ها؛ مانند: نامه‌ی تو، خانه‌ی من، موی او، بدی‌ی هوا، خوبی‌ی بهار^(۲۸)

۴. نوشتن شناسه‌ی (ضمیر) دوم شخص یکان به گونه‌ی «-ای»: گفته‌ای، رفته‌ای، رفته‌ای، خفته‌ای، نشست‌ای و جُز آن.

۵. نوشتن «ی» بیان یگانگی (وحدت) در پی: واکه‌ی — به گونه‌ی «-ای»: نامه‌ی، جامه‌ی، خانه‌ی، بهانه‌ی.

۶. نوشتن همان «ی» در پی واکه‌های «آ»، «او» و «ای» با «ی» میانجی بر سر آن، به گونه‌ی «یی»: هوایی، فضایی، مویی، رویی، شیرینی‌یی، جهان‌بینی‌یی.

۷. نوشتن «ی» مصدری و نسبت (هر دو) به گونه‌ی «-ی» پیوسته: خوبی، بدی، شکستگی، تهرانی، اصفهانی، یزدی.

۸. نوشتن همان «ی» در پی واکه‌های «آ»، «او» به گونه‌ی «یی»: هوایی، نوایی، روایی، مویی، جویی، نیکویی.

۹. نوشتن همان «ی» در پی واکه‌ی — به گونه‌ی «ای»: کوهپایه‌ای، زفره‌ای، آباده‌ای. (گاه به جای آن «گی» می‌آید: شحنگی، خبرگی، خیرگی، اسطورگی.

۱۰. رعایت دقیق و کامل نشانه‌گذاری^(۲۹) با بهره‌گیری از فهرست نشانه‌های قراردادی در فرهنگ‌ها و دیگر کتاب‌های غربی و نیز گزارش‌هایی که در زبان فارسی درباره‌ی آن‌ها نوشته شده است. کاربرد درست و هنجارمند این نشانه‌ها می‌تواند بخشی از نارسایی‌های خط‌نگاری و نیز نابسامانی زبان فارسی را جبران کند.

پای‌بندی خویشکارانه به رعایت نکته‌های یادکرده و همانندهای آن‌ها در نگارش خط فارسی، گونه‌ای آوانویسی و نزدیک شدن به اینهمانی گفتار و نوشتار در زبان ماست. اما در جاهایی که لازم باشد، می‌توانیم برای نمایش دقیق و درست بخش‌هایی از نوشتارِ فارسی، آن‌ها را در متن و در میان () و یا در پانوشتِ صفحه، به خط لاتین قراردادی ویژه‌ی آوانویسی، بنویسیم؛ چنان‌که - برای نمونه - همین روش به قصد ضبط درست و خالی از شبهه‌ی واژه‌ها و نام‌های هر یک از درآمدهای فرهنگ فارسی معین و در پاره‌ای از درآمدهای دانشنامه‌ی ایران^(۳۰) که نام‌های ویژه و یا دیگر واژه‌ها فارسی است و نیز در متن عبارت‌های انگلیسی آن‌که نام‌ها و واژه‌ها و عنوان‌ها و پاره عبارت‌هایی ناگزیر و بنا بر اقتضا به فارسی آمده، همین روش به کار گرفته شده است.

سخن آخر و پیام فروتنانه و برادرانه‌ی نگارنده‌ی این گفتار، به همه‌ی خواهران و برادران هم‌زبان خود این است که زبان فارسی را سرسری نگیریم و همچون مردمک چشم خود پاس بداریم و در کاربردِ یکایکِ واژه‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرهای آن و حفظ بنیاد و چهارچوبِ ساختاری و دستوری‌اش، از هرگونه افراط و تفریط (تکلف و سنت‌پرستی و ایستایی از یک سو و بی‌پروایی و بی‌بند و باری از سوی دیگر) به‌سختی پرهیزیم و مُرده‌ریگِ گرانبهای نیاگانِ ارجمندمان را رسانتر و بسامان‌تر و توانمندتر از آن‌چه دریافت‌ه‌ایم، به آیندگان بسپاریم.

پانوشت‌ها

۱. دکتر پرویز ناتل خانلری: زبان‌شناسی و زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران - ۱۳۴۷ و همو: تاریخ زبان فارسی (دو جلد)، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ - و دکتر علی‌اشرف صادقی: تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران - ۱۳۵۷.
۲. کهن‌ترین دست‌نوشته شناخته‌شده از زبان فارسی دری، ترجمه‌ی رساله در احکام

**زبان فارسی شایستگی
و گنجایش آن را
دارد که نه تنها
بزرگی و شکوهمندی
شاهنامه وار خود را
در جامه‌ای امروزی
بازیابد؛ بلکه زبان
فرهنگ و ادب و هنر و
دانش و فنِ امروز شود
و با دیگر زبان‌های
زنده و پویای جهان
امروز پهلو بزند.
برای این کار عظیم،
همه‌ی سرمایه‌ها و
بایستگی‌های لازم
را در اختیار داریم و
تنها نیازمند همت و
دل‌سوزی و کوششیم.**

فرنگی می‌پردازد. (چگونگی‌ها و ترکیب‌های پیشنهادی این «فرهنگستان»، خود جای بحث دارد و نیازمند گفتاری جداگانه است.)

۱۲. گفتنی است که زبان‌شناسان و ادیبان ایرانی در گسترش زبان عربی و غنا بخشیدن بدان، نقش درجه‌ی یکم داشتند و بدون کوشش‌های آنان، زبان عربی پروبال نمی‌گشود. خود عرب‌ها نیز اهمیت کارهای بزرگ کسانی چون سیبویه و فیروزآبادی و دیگران را نادیده نمی‌گیرند و همواره یادآور می‌شوند.

۱۳. یادآوری این نکته نیز ناسودمند نیست که بسیاری از وام‌واژه‌های با ظاهر عربی رایج در زبان فارسی، ریشه‌ی عربی ندارند و خود زمانی از فارسی به عربی رفته و دیگر دسیسی یافته و سپس با کالبد جدید خود به فارسی بازگشته‌اند. از آن جمله اند خندَق (از فارسی کَنَدک)، هندسه (از فارسی اندازه) و ابریق (از فارسی آبریز) و بسیاری دیگر که ساخت‌های اصلی آن‌ها به هیچ روی، با‌ر‌هایی را که دیگر دسیسه‌ی رایج کنونی‌شان دارند، بر نمی‌تابند.

۱۴. آنان تنها با پوسته و کالبد واژگان سرو کار دارند و نه با درونمایه و لایه‌های زیرین آن‌ها و گمان می‌برند که آن چه اهل زبان از یک واژه درمی‌یابند، همان است که در فرهنگ‌ها در برابر آن آمده و -برای نمونه- همین که واژه‌ی «ناسره / ناپاک» معنی را با انبraz درون فرهنگ واژگان زبان درآوردند و واژه‌ی «سره / پاک» چم را با شور میهنی برجای آن بگذارند، کار تمام است! ایشان در نمی‌یابند که در میان هر واژه‌ی شنیده با خواننده با ذهن و ضمیر شنونده یا خواننده، چنان پیوندهای رازآمیزی هست که شرح و وصف و روشن‌گری هیچ فرهنگی نمی‌تواند به تنهایی جایگزین و نمایشگر آن‌ها شود. آنان متن هر گفتار یا نوشتاری را که در سرشت زبانی خویش، پیکری است یکپارچه و دارای پیوند انداموار در میان یکایک جزء‌های خود با لایه‌های گوناگونش، تنها جمع عددی واژه‌ها دانند و متن را به گونه‌ی «جدول کلمات متقاطع» می‌بینند!

۱۵. اشتباه نشود؛ وقتی سخن از وام‌واژه‌ها می‌گویم، مقصودم واژه‌های بیگانه‌ای نیست که در دهه‌های اخیر، برخی از فارسی‌زبانان، آن‌ها را بی پروا و نادلسوزانه در بافت زبان فارسی به کار می‌برند؛ در حالی که برابری فارسی رسا و روشن و پذیرفتنی برای آن‌ها هست یا می‌توان یافت. یکی از تازه‌ترین این ترکیب‌ها «آسیرینگ ماشین» است که فارسی پیام‌گیر را به جای آن داریم و دست بر قضا برای دستگاه نامیده، از اصل انگلیسی‌اش هم درست‌تر و گویاترست. (این ترکیب خوب را نخستین بار تاجیکان به کار بردند؛ اما بعدها فرهنگستان تهران در یکی از گزارش‌هایش، ادعا کرد که از برگزیده‌ها و تصویب‌کرده‌های آن دستگاه بوده است!)

۱۶. شیوطی نویسنده‌ی کتاب مشهور «الاتقان فی علوم القرآن»، در این کتاب و نیز در کتاب‌های دیگرش مانند «المُهَدَّب» و «المُتَوَكَّلِي» به بحث درباره‌ی واژه‌های دخیل در قرآن پرداخته و آن‌ها را وام گرفته از یازده زبان و از جمله فارسی شمرده است. در این باره و نیز برای آشنایی با یکایک این وام‌واژه‌های بازشناخته در قرآن و ریشه‌یابی آن‌ها، نگا. آرتور جفری: واژه‌های بیگانه‌ی قرآن که دکتر فریدون بدره‌ای آن را با عنوان واژه‌های دخیل در قرآن مجید به فارسی برگردانده

مذهبِ حَنَفی از امام حکیم خواجه ابوالقاسم اسحاق بن محمد سمرقندی با تاریخ نگارش - دست کم - ۵۲۴ ه. ق. (= ۹۵۳ م.) است.

۳. شاید دفترهای فراهم آورده از گویش‌های گوناگون زبان فارسی - که شماری از آن‌ها در دهه‌های اخیر نشر یافته‌اند - بتوانند تا اندازه‌ای رهنمون به دریافتی از چگونگی زبان فارسی گفتاری در سده‌های پیشین باشند. همچنین است برخی از گفتاوردها از این گویش‌ها در پاره‌ای از متن‌های تاریخی و ادبی؛ مانند آن چه راوندی در کتاب خود «راحة الصدور وآية السور» از گویش اصفهانی زمان خود آورده است.

۴. در این زمینه بهار، م. ت. (ملک الشعراء): سبک‌شناسی (۳ جلد)، صفا، ذ: دوره‌ی تاریخ ادبیات در ایران و محبوب، م. ج.: سبک خراسانی در شعر فارسی با آوردن نمونه‌های بسیار از نثر و نظم فارسی هزاره‌ی گذشته، می‌توانند سیمای زبان فارسی نوشتاری در این هزاره را در برابر چشم ما نمایان گردانند.

۵. صائب تبریزی می‌گوید: «زین بیابان گرم تراز ما کسی نگذشته است / ما ز نقشی پا چرخ مردم آینده‌ایم.»

۶. درباره‌ی زندگی و کارنامه‌ی این شاهزاده‌ی نوآور، نگا. دکتر عباس امانت: «پور خاقان و اندیشه‌ی بازیابی تاریخ ملی ایران»: «جلال‌الدین میرزا و نامه‌ی خسروان» در ایران نامه ۱۷: ۱، مریند، زمستان ۱۳۷۷، صص ۵-۵۴.

۷. نامه‌ی خسروان، چاپ دوم به همت هانری بارب و میرزا حسن خداداد تبریزی، وین - ۱۹۲۷ ه. ق. (= ۱۸۰۸-۱۸۷۹ م.)، بخش یکم، صص ۵-۶ گفتاوردها عباس امانت در ایران نامه، (پیشین).

۸. درباره‌ی دیگر دسیسه‌های زبانی در اثرهای نویسندگان ایرانی از روزگار جنبش مشروطه خواهی بدین سو، نگا. کامشاد، حسن: پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، نشر نی، تهران - ۱۳۸۴.

۹. درباره‌ی «فرقه‌ی آذکویان» و «ملا فیروز» و واژه‌های دساتیری، نگا. ابراهیم پورداود: «دساتیر در فرهنگ ایران باستان»، انجمن ایران‌شناسی، تهران - ۱۳۲۶، صص ۵۱-۲۷ و چاپ دوم آن در مقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، بخش یکم، صص ۶۲-۴۰ و گفتار هانری کُرین در زیر درآمد آذکویان در دانشنامه‌ی ایران، ج ۳، صص ۱۸۷-۱۸۳ و گفتار فتح‌الله مجتبیایی در همان جا، ج ۶، صص ۵۳۴-۵۳۲ زیر درآمد دبستان المذاهب و گفتاری دیگر از همودر همان جا، ج ۷، ص ۸۵ زیر درآمد دساتیر و بهار، م. ت. (ملک الشعراء) سبک‌شناسی، پیشین، چاپ ششم، تهران - ۱۳۷۰، صص ۲۹۲-۲۹۰.

۱۰. از آن جمله اند برهان قاطع، آندراج، انجمن آرای ناصری و فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) که شمار زیادی از واژه‌های ساختگی دساتیری را در بردارند. (برای آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها و کتاب‌های دربرگیرنده‌ی این‌گونه واژه‌ها، نگا. خاستگاه‌های یادکرده در پی نوشت شماره‌ی ۹.

۱۱. دو فرهنگستان عصر پهلوی بیشتر به یافتن یا ساختن برابری فارسی برای وام‌واژه‌های بیگانه (عربی و غربی) می‌پرداختند. اما «فرهنگستان» کنونی، رویکردی به عربی‌زدایی از زبان فارسی ندارد و بیشتر به کار برابریابی برای واژگان

را پذیرفتند و این نام‌ها به درستی در زبان ما جا افتاد؛ به‌گونه‌ای که امروز اگر کسی نام‌های گذشته را بگوید، نادریافتنی و مایه‌ی شوخی و خنده خواهد بود. همچنین اندک زمانی پس از روزی که روس‌ها نخستین پیک زمینی را به گستره‌ی کیهان فرستادند، آن را به زبان خود «سپوتنیک» نامیدند و به جهانیان شناساندند. در رسانه‌های خبری ایران نام ترکیبی قمر مصنوعی را -که ساختی ناسزاوار و ناخوشایند دارد- به جای آن به کار بردند؛ اما زنده‌یاد دکتر محسن هشترودی، ترکیب واژه‌ی رسا و زیبایی فارسی «ماهواره» را به جای آن پیش نهاد که بی‌دزنگ با پذیره‌ی همگانی رویه‌رو شد و در بافت زبان جا افتاد و افزون بر آن، ترکیب‌هایی چون ماهواره‌ی هواشناسی، ماهواره‌ی جاسوسی، ماهواره‌ی نظامی، ماهواره‌ی خبری و جز آن نیز بر بنیاد آن ساخته شد و معمول گردید. هرگاه پیشنهاد آن دانشمند نامدار پذیرفته نشده بود، ناگزیر با هنوز ترکیب گوش‌آزار «قمر مصنوعی» را به کار می‌بردیم و یا «سپت‌لایت» انگلیسی را که جایگزین «سپوتنیک» روسی هم شده است. (متأسفانه هنوز هم برخی از فارسی‌زبانان بی‌پروا و نادلسوز -به زعم رایج شده بودن «ماهواره»، در گفته‌های فارسی‌نماشان، «سپت‌لایت» می‌گویند و می‌نویسند!)

۲۵. منوچهری دامغانی چکامه‌سرای سده‌های چهارم و پنجم هجری که به عربی‌دانی خود مباحثات بسیار می‌کرده و در جایی گفته است:

«من بسی دیوان شعرتازیان دارم ز بر...» -در یکی از سروده‌هایش، «عشقی» به معنی «معشوق» را به کار برده و با تکلف و عربی‌مآبی هرچه تمام‌تر گفته است: «غراباً مَزَن بیشترین نعیقا / که مهجور کردی مرا از عشیقا» اما این واژه‌ی «عشقی» در همان چکامه‌ی منوچهری زندانی ماند و هنرمندان و عاشقان خوش‌ذوق فارسی‌زبان، روادید درآمدن به جمع دوستان و حضور مجلس انس خویش را بدین بیگانه‌ی نا آشنا و خودی نشده، ندادند؛ در حالی که از همان بنیاد تیره و تبار زبانی، وام‌واژه‌های «عشق» و «عاشق» و «معشوق» و ترکیب‌های دلپذیری از همزیستی آن‌ها با واژه‌ها یا «وَندها» ی فارسی در این زبان ماندگار شدند و چنان بار و توانی یافتند که جدا کردن آن‌ها از بافت زبان -به زعم ساده‌انگاری‌های «سره‌نویسان»- شدنی نیست.

۲۶. درباره‌ی سویه‌های گوناگون خط فارسی و پیشنهادهایی برای بهسازی یا تغییر آن، نگا، مجتبی مینوی: اصلاح یا تغییر خط فارسی؟ در تازه‌ترین چاپ آن در بررسی کتاب ۳۱، لوس آنجلس، بهار ۱۳۷۸، صص ۱۱-۱۲ و برای آشنایی با برداشتی تحلیلی و کارشناختی از دشواری‌های این خط، نگا، مسعود خیام: خط آینده، آینده خط تمام اتوماتیک فارسی، نشر نگاه، تهران-۱۳۷۲ و برای خواندن پیشینه و جنبه‌های گوناگون این امر در یک اثر پژوهشی دانشگاهی امروزی، نگا.

F. Hashabeyki Persian Orthography, Studia Iranica Upsaliensia 7, Upsala Uni - : versitet, Upsala, Sweden, 2005, 250 p

۲۷. در این میان، انتها و مُنتها دیرزمانی است که با همین نگاشت و نه با نگاشت اصلی عربی نوشته می‌شوند و کسی هم ایرادی بر آن ندارد؛ اما وقتی بنویسی مُجتبا (به جای مُجتبی) و اولاً (به جای اولی)، داد و هوار کسانی برمی‌آید که: «ای وای! ناموس زبان و ادب از دست رفت!»

۲۸. پارهای از سردبیران نشریه‌ها یا ویراستاران کتاب‌ها، نوشتن این «ی» میانجی را بدعتی از سوی برخی از معاصران می‌پندارند؛ اما در دست‌نویشت شاهنامه با تاریخ ۶۷۵ هجری قمری (نگاه داشته در موزه‌ی بریتانیایی -لندن)، در سرتاسر متن، این «ی» جدا نوشته را می‌بینیم و در شاهنامه، ویراسته‌ی دکتر جلال خالقی مطلق نیز از همین نگاشت پیروی شده است.

29. Punctuation

30. Encyclopaedia Iranica

است (توس، تهران -۱۳۷۲). درباره‌ی تأثیرگذاری زبان فارسی در گسترش زبان عربی، نگا، آذرنوش آذرتاش: راه‌های نفوذ فرهنگ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)، دانشگاه تهران-۱۳۵۴ و سید محمدعلی امام شوشتری: فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، انجمن آثار ملی، تهران-۱۳۴۷. ۱۷. «سره‌نویسان» که با دیدن هرواژه‌ی عربی تباری در نوشتارهای فارسی، خون پاک ایرانی‌شان به جوش می‌آید و شتابزده، جایگزینی «سره / پاک» برای آن دست و پا می‌کنند، آیا هیچ‌گاه اندیشیده‌اند که تفاوت این واژه‌ها نه در تیره و تبار و وابستگی قومی‌شان، بلکه در زندگی و اندیشه و احساس و عاطفه و دریافت‌گوندگان و نویسندگان آن‌ها در درازنای تاریخ و در پیچ و تاب هزاران آزمون تلخ و شیرین است؟ برای نمونه، آن‌ها همواره واژه‌ی «مهر» را بدیل برگزیده‌ی خود به جای «عشق» می‌دانند؛ اما آیا هرگز زرفانگری کرده‌اند که -برای مثال- چرا حافظ در سروده‌ای می‌گوید: «مرا مهرسیه چشمان ز سربیرون نخواهد شد / ...» و در سروده‌ای دیگر می‌گوید: «گویند رمز عشق مگویند و مشنوید / ...» مگر در یکمین نمی‌توانست بگوید: «مرا عشق سیه چشمان ز سربیرون نخواهد شد» و در دومین: «گویند رمز مهر مگویند و مشنوید». پس این کاربردهای دوگانه‌ی مهر و عشق را -که در سروده‌های او ده‌ها نمونه دارد- نمی‌توان در پوسته و کالبد این دو واژه‌ی به اصطلاح مترادف و معنی ساده و قراردادی آن‌ها در فرهنگ‌ها جست و در میان «مهر» و «عشق» نشان مساوی گذاشت.

۱۸. گزینه‌ای است از گفتار یک استاد ایرانی در یکی از دانشگاه‌های بیرون از ایران که در یک فصلنامه‌ی فرهنگی چاپ خارج درج شده است. از نویسنده و جای چاپ گفتار نام نمی‌برم تا سختم جنبه‌ی شخصی پیدا نکند.

۱۹. این جمله را چند سال پیش، در خیابان فردوسی تهران از زبان یک قاچاق‌فروش ارزهای خارجی شنیدم.

۲۰. این تعبیر از علی میرفطرس است (هفت گفتار...، نشر فرهنگ، فرانسه و کانادا-۲۰۰۱، ص ۱۹) ۲۱. از جمله‌ی اینان، می‌توان از احمد آرام، امیرحسین آریان‌پور، غلامحسین مصاحب، داریوش آشوری، احمد اشرف، منوچهر بزرگمهر، امیرحسین جهانبگلو، محمود حسابی، نجف دریابندری، علی‌اکبر سیاسی، فیروز شیروانلو، محمود صناعی، حمید عنایت، حسن کامشاد، فرهنگ مهر، محمدباقر هوشیار و شماری دیگر نام برد و کوشش‌ها و کُنش‌های ارزنده و سازنده‌شان را قدر شناخت و ارج گزارد.

۲۲. زنده‌یاد دکتر محمود حسابی در شمارشی دقیق و ریاضی از ریشه‌ها و پیشوندها و میانوندها و پسوندهای زبان‌های هندو-اروپایی -که زبان فارسی هم یکی از آن‌هاست- بدین برآیند رسید که می‌توان از پیوندهای گوناگون آن‌ها با یکدیگر ۲۲۶ میلیون ترکیب واژه ساخت (دکتر محمود حسابی: فرهنگ حسابی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دانشگاه صنعتی امیرکبیر، واحد تفرش-تهران، ۱۳۷۲، صص یازده-دوازده).

۲۳. گویم واژه‌های پذیرفته از زبان‌های دیگر تا آن‌ها را از ترکیب‌ها جدا کنم؛ زیرا هنجار درست زبان، هیچ‌گاه به ما اجازه نمی‌دهد که ترکیب‌های زبان‌های دیگر را (چُذر هنگام گُفتاورد) در زبان خود به کار ببریم. کاربرد این گونه ترکیب‌ها، به منزله‌ی پذیرش دستور آن زبان‌ها و نادیده گرفتن استقلال دستوری و ساختاری زبان خویش است.

۲۴. روزی که فرهنگستان یکم ترکیب‌های شهرداری، شهربانی، دارایی، دادگستری، بهداشتی، فرهنگ و آمار را به جای بلدی، نظمیه، عدلیه، صحیه، معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و احصائیه پذیرفت و به مردم عرضه داشت، کهنه‌پرستان و عادت‌کردگان به نام‌های نابهنجار پیشین، برگزیده‌های تازه را جدی نگرفتند و کار فرهنگستان را ریشخند کردند. اما دیری نگذشت که بیشتر مردم، نام‌های نونهاده